

خاقان صاحب قران: طنز تلخ تاریخ ایران
 کشورداری فتحعلی شاه با خرافات و عوالم غیبی
 متن سخنرانی احمد کاظمی موسوی^۱
 در جلسات عصرانه های تاریخ به همت دکتر هادی بهار
 واشنگتن دی. سی، ۱۷ فوریه ۲۰۱۹



سخن بر سر فتحعلی شاه قاجار است که ۳۷ سال در اوائل قرن نوزده بر ایران حکومت کرد و طنز تلخی از قدر قدرتی در عین درماندگی از خود به یادگار گذاشت. البته دوره حکومت او همزمان با اوج مدرنیته اروپا بود، و این مدرنیته "فراسوی مرزها رفتن" را جزئی از هویت نیافته

^۱ احمد کاظمی موسوی در نهم شهریور ۱۳۱۸ در شهر رشت متولد شد. وی دانش‌آموخته دبیرستان دارالفنون و فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ شمسی است. او پس از اخذ لیسانس حقوق و انجام خدمت نظام وظیفه به استخدام دادگستری درآمد و دو سال در سمت قاضی در شهرهای مهاباد و تربت حیدریه به قضاوت پرداخت. سپس به وزارت امور خارجه وارد شد و نوازده سال به عنوان دیپلمات در کشورهای عراق، آمریکا و کانادا حضور داشت. کاظمی موسوی پس از بازنشستگی از وزارت خارجه ایران به قصد تحصیل به کانادا مهاجرت کرد و در دانشگاه مک گیل مشغول تحصیل شد و در ۱۹۹۱ دکتری خود را در زمینه نهادهای حقوقی - سیاسی اسلام اخذ نمود. او ضمن تحصیل در دانشگاه مک گیل به خاطر تخصصش در زبان فارسی و عربی، دروسی از این دو زبان را در آن دانشگاه تدریس کرد. در ۱۹۸۶، انجمن ادبی مونترئال را بنیان نهاد که سخنرانانی چون پروفسور هرمان لندلت و دکتر مهدی محقق را به خود جلب کرد. وی نخستین مقاله تحقیقی خود را به زبان انگلیسی درباره شکل گیری نهاد مرجعیت تقلید نوشت که برنده جایزه ویژه دانشگاه مک گیل گردید.

فاعلیتِ subjectivity خود می‌دانست. فتحعلی شاه نه تنها قادر به درک آن نبود بلکه، به طوری که خواهیم دید، بر میزان ناخودباوری ایرانیان افزود. یعنی اتکا به عوالم غیبی را چنان گسترش داد که مردم برای رسیدن به خواسته هایشان، به جای کار و کوشش در صحنه زندگی، به دخیل بستن در بقاع متبرک روی آوردند. نمونه اش کار دولت خود فتحعلی شاه است که به جای تدارک بیشتر در صحنه کارزار در جنگ با روسیه، میرزا محمد اخباری فقیه طلسمات شناس را به چله نشینی در زاویه شاه عبدالعظیم واداشت که با آوردن سر سردار روس، نمایی از پیروزی موهوم را به نمایش بگذارد. با این همه نباید از نظر دور کنیم که دوره فتحعلی شاه در زمینه پیشرفت نقاشی، موسیقی، ادبیات و نمایش تعزیه دستاوردهایی داشته است.

رخداد مهم و دوران ساز عصر فتحعلی شاه به راه افتادن روندها و نهادهای جدید مذهبی از جمله شکل گرفتن مقام هایی چون **مرجع تقلید، مجتهد اعلم، و ولی فقیه**، و پیدایش جایگاه های فرضی رکن رابع، واسطه فیض و نقطه اولی است که شخص فتحعلی شاه نقش مهمی نه تنها در جان دادن به فرآیندهای مزبور، که در بالا بردن میزان مدعیات آنان بازی کرد. اینک نگاهی گذرا به برخی از این دگرگشت ها می اندازیم.

از طنز تلخ تاریخ شروع کنیم. این چگونه است که پادشاهی پس از دست دادن بخش های مهمی از خاک ایران با انعقاد معاهده ترکمان چای (۱۸۲۸م)، دستور می دهد که سکه جدید به نام "فتحعلی شاه خسرو کشورستان" [بجای سکه قبلی: خسرو صاحبقران] ضرب کنند. چگونه ادعای **پیروزی در عالم الفاظ** در برابر واقعیت تلخ شکست، چنین شاهی را کفایت می کند و او را همچنان سرخوش و سردماغ نگه می دارد. مهدی بامداد نویسنده کتاب تاریخ رجال ایران می نویسد: "مضحک اینجاست که پس از شکست کذایی ایران از روسیه و از دست دادن قسمت مهمی از خاک ایران و انعقاد معاهده ننگین ترکمان چای در شعبان ۱۲۴۳ق سکه "فتحعلی شاه خسرو کشورستان" [بجای سکه قبلی: خسرو صاحبقران] ضرب شد. در این باب میرزا ابوالقاسم قائم مقام، در اوقاتی که از وزارت عباس میرزا نایب السلطنه معزول [و در تهران] بود، تعریضاً چنین گفته است:

سکه صاحب قرانی بر شما میمون نبود ---- باز آن بیهوده سلطان بن سلطان شما

سکه طلای فتحعلی شاهی را "کشور ستانی" می‌گفتند و سکه‌های نقره فتحعلی شاهی را **صاحب قرانی**. مُهر فتحعلی شاه این بیت را دارد: قرار در کف شاه زمانه فتحعلی گرفت خاتم شاهی ازلی" (۱۳۷۱ش، ص ۶۹).



دربارهٔ سرحالی و سردماغی این شاه فرزندش سلطان احمد میرزا که اوصاف بسیاری از طریخانه و بازیگر خانهٔ فتحعلی شاه را نوشته است، در شرح بازگشت شاه به سلطانیه پس از شکست جنگ دوم با روسیه می‌نویسد:

در مراجعت از جنگ با روس، با آن پریشانی وضع و خیالات اولیای حضرت و غمگینی خاطر همایون، به سلیمان میرزا دست خط شد که تا خمسه بیا و با خود بیاور "آن شکرخند که پرنوش دهانی دارد ---
- نه دل من که دل خلق جهانی دارد". مقصود نوش آفرین خانم دختر بدر خان زند است که شاه شهید بنا به مصلحتی میل در چشم جهان بینش کشید. (تاریخ عضدی، ۱۳۷۶ش، ۲۱)

فتحعلی شاه خود را نظر کردهٔ آسمانی و صاحب بخت خداداد می‌دانست. به گفتهٔ نویسندهٔ رستم‌التواریخ "آن جهان پناه خود، شاه بختیار و خود، وزیر کارگذار بود. بار منت او بر دوش همه کسی بود و بار منت کسی بر دوش او نبود. خدای عالم یار، و بخت خداداد مددکارش

بود. " (۱۳۹۳ش، ص ۴۸۰). با این همه، استبداد او مانند عمویش آقا محمد خان در برابر **مقررات شرع یک حد "ایست"** داشت که ظاهر شرع را مراعات کند. این حد البته در حوزه اقتدار سیاسی شاه از کار می‌افتاد؛ همان طور که آقا محمد خان در کشتار مردم کرمان و فتحعلی شاه در قتل خاندان حاجی ابراهیم خان کلانتر جانب شرع رها کردند و کسی نتوانست حدی بر کارشان قائل شود. رابرت گرانث واتسن فرستاده دولت انگلیس به این نکته در نوشته‌های خود توجه کرده است:

... شاه یعنی کشور، همه افراد برای خاطر سلطان زنده‌اند، ولی برای قدرت و سلطنت، قرآن و دادگاه‌های ضامن عدالت بر طبق احکام شرع یا قانون مدون و نیز کسانی که عرف یا قانون عادی به آنها اختیاراتی داده است، رادعی به شمار می‌روند. تمام انتصابات در سراسر قلمرو سلطنت به وسیله شاه و یا کسانی که از جانب او اختیار دارند، انجام می‌گیرد. " (تاریخ ایران: دوره قاجاریه، ۱۳۴۸ش، ۱۴).

قدرت نظامی در عصر قاجار بیشتر خاستگاه قبیله‌ای داشت، و نیروهای شهری هنوز نقش نمایانی نیافته بودند. از این رو شناخت و درک قدرت سیاسی در آن زمان محور ایلیاتی داشت، و حق به دست گرفتن قدرت نخست با **موفقیت‌های نظامی قبیله‌ای** و سپس با عناوین رسمی یا شرعی شده چون **"سلطان ذی شوکت"** و **"ظل الله"** توجیه می‌گردید. البته فرض بر این بود حاکم بالفعل کمابیش وجهه اسلامی دارد و مسلمان است.

گفتیم که حادثه بزرگ دوران فتحعلی شاه به هر حال جنگ ایران و روس است. آغازگر جنگ اول توسعه‌طلبی روسیان بود و آغازگر جنگ دوم انتقام‌جویی ایرانیان. این جنگ‌ها دروازه دیگری برای آشنایی با دیپلماسی و دگرگشت‌های جهان غرب به روی ایران گشود، ولی جز در دارالسلطنه تبریز توسط عباس میرزا و دو قائم مقام‌ها حرکتی برای فهم ریشه‌های تحولات جدید در تهران پدید نیاورد. شگفتی بزرگ در این دو جنگ شرکت دادن دیرهنگام علما در آغاز جنگ دوم بود. **در سال سوم جنگ اول (۱۲۲۱ ق / ۱۸۰۶) که روسیه مهاجم بود، اندیشه اعلام جهاد** در از سوی عباس میرزا در تبریز به میان آمده، و میرزا بزرگ قائم مقام مأمور کسب و جمع آوری فتوای فقهای عتبات و ایران به منظور اعلام جهاد گردیده بود. او ظرف یک سال و اندی مجموعه آراء مجتهدان صاحب نظر را در کتابی به نام **أحكام**

الجهاد و اسباب الرشاد تدوین کرد. دقیقاً معلوم نیست چرا کارکرد قائم مقام و اصولاً فکر جهاد در آن سال و سالهای بعد خاموش ماند، تا شانزده سال بعد (در ۱۲۴۱ق) به طور مصنوعی با سرو صدای بی پشتوانه دوباره عَلم شود. ما دیدیم چگونه دودلی و بی صداقتی فتحعلی شاه در این کار به صنف علما نیز سرایت کرد، و **میرفتاح فرزند حاجی میرزا یوسف مجتهد پیش کسوت** تبریز، خائنانه دروازه شهر را بروی قوای روس گشود، و آنان را شایسته حکومت بر آذربایجان خواند. شگفتی وقتی بیشتر می شود وقتی که بینیم همین شخص در خدمت پدرش یک سال و نیم پیش از آن پذیرای گروه علمایی بود که به زعامت آقا سید محمد مجاهد برای تقویت روحی نیروهای عباس میرزا به تبریز آمده بودند. چیزی جز عدم صمیمیت در کارکرد خود، نمی تواند توضیح دهنده تصمیمات متغایر و چند رویه کارگردانان جنگ ایران و روس باشد. آنچه مسلم است فتحعلی شاه، به رغم دین ورزی آشکارش، به موقع از اصل جهاد اسلامی برای ایستادگی در برابر توسعه طلبی روسیه نوبنیاد استفاده نکرده است.

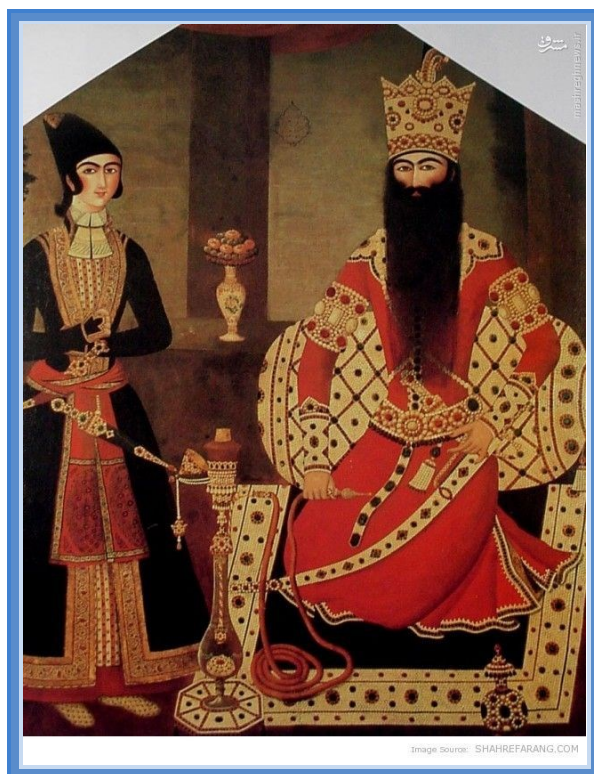
در همان سالها **امیر عبدالقادر فقیه مجاهد الجزائری** مقاومت تحسین برانگیزی در برابر پیشروی استعماری قوای فرانسه در شمال افریقا نمود، که منجر به قرارداد بالنسبه متعادل ۱۲۴۹ق/ ۱۸۳۴م بین او و فرانسه شد. در مقایسه این قرارداد با قراردادهای گلستان و ترکمانچای باید دو قرارداد اخیر را شرم آور خواند. ما دیدیم که این دو قرارداد متأسفانه از سوی ایرانیان نوشته نشدند و بر روی مندرجات آن نیز به درستی مذاکره انجام نگرفت، چون **افسار کار به دست وساطت خارجی** و مداخله غیبی سپرده شده بود. ایرانیان در گذشته ای نه چندان دور تجربه نوشتن پیشنهادهای **نادرشاه افشار را چه به صورت وثیقه نجف** (شوال ۱۱۵۶ق) و چه به صورت توافق نامه مرزی با عثمانی را داشته اند. **نادرشاه یک تشیع مهارشده و تقریب طلب** که برای رفع تنش موجود میان شیعه و سنی پیشنهادهای جالبی به سلطان عثمانی داده داد، که پذیرفته نشد. اما در این زمان، عواملی چون از خود بیگانگی، تمرکز نگاه به خارج و انتظار از خارجی مجالی برای منشیان خوش قلم قاجار باقی نگذاشت. نویسندگان خوش فکری چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام با قدرت قلم یا به گفته خودش با **"زور میرزایی"** خود به میدان آمدند، ولی جز شکست و خفقان بهره ای نبردند.

رابطه فتحعلی شاه با علما اثرگذارترین وجه زندگی این پادشاه است. در زمان فتحعلی شاه مجتهدان اصولی پیشتاز فقاقت و دیانت شده بودند. این مجتهدان، اصول فقه را

مبنای استنباط و گسترش فقه قرار می دادند، و اصولی در برابر اخباری خوانده می شدند. میرزا ابوالقاسم قمی ظاهراً اولین مجتهدی است که فتحعلی شاه را تحت تأثیر قرار داد. او به خاطر اقامت در نزدیکی تهران، احاطه اش بر فقه و اصول، و صراحت در بیان رابطه ویژه‌ای با شاه بهم رسانده بود. شاه در نیمه نخست سلطنت خود از دانش و بینش او در امور دینی و اجتماعی بسیار بهره برد. ارادت خاص شاه به میرزای قمی به جایی رسیده بود که فتحعلی شاه گاه شخصاً به **جلوداری یابوی این مجتهد** تا حرم حضرت معصومه می پرداخت، و نمی گذاشت میرزا از مرکب خود پیاده شود. ما این گونه رفتارها را، آمیخته با گفته‌هایی چون "سلطنت ما به نیابت از مجتهدین است"، در طرح ادعاهای تئوریک تازه و بالابردن مدعیات گذشته فقهی مؤثر می دانیم. از جمله خود میرزای قمی در کتابی که در ۱۲۰۰ق خطاب به آقامحمد خان نوشت "پادشاهان را از برای محافظت دنیای مردمان در کنار علما از برای محافظت دین، لازم دیده بود" (ارشادنامه به تصحیح حسن قاضی طباطبایی، ص ۳۸۰). همین مجتهد در کتاب‌هایی که در عصر فتحعلی شاه نوشت، تغییر لحن داده و آرزوی بسط ید برای اجرای احکام شرع نمود، و سلطنت و مملکت‌گیری را به منزله جنگ فی سبیل الله ساخت. "جامع الشتات، ۱۳۷۱ش، ۴۰۰-۴۰۱). به این ترتیب می بینیم که نگاه میرزای قمی به حکومت در ظروف متغیر زمان که پادشاه وقت در آن نقش داشته، متفاوت می شود.

عامل دیگری که در دوگونگی رویکرد علما به حکومت مؤثر بوده، انتظار **حکومت آرمانی امام عادل** در تئوری از یک سو، و رویارویی با اقتدار عملی حکومتگران از سوی دیگر است. **ملا احمد نراقی نخستین فقیهی است که مبحث ولایت فقیه را با همین عنوان در کتاب عوائد الأیام خود مطرح کرد، و همه مناصب امام را به فقیه جامع الشرایط داد.** نراقی با پروبال دادن به تئوری استحقاق فقیه جایی برای نظریه بافی برای شریک عملی این استحقاق، یعنی پادشاه، باقی نگذاشت. نراقی نیز رابطه بسیار خوبی با فتحعلی شاه داشت و در مقدمه سه کتابش او را به عدالت و قدرقدرتی ستوده است. این گونه سخن گفتن به نیابت از امام در عین داشتن رابطه خوب با حاکمان زمان روئے معمولی علمای شیعه پس از صفویه بوده است. **خود شاهان نیز در بیان و شنیدن این دو گونگی احساس تضاد نمی کردند؛** همان طور که در این گفته فتحعلی شاه به مجتهد خراسانی می بینیم: "این سلطنت ما به نیابت از مجتهدین عصر است". چون شاه نیابت علما را کلاً در عالم **استحقاق نظری** می پنداشت که چیزی از

صلاحیت عملی او کم نمی‌کرد. علما نیز معمولاً در خود صلاحیت اجرایی برای سلطنت نمی‌دیدند؛ چون تصور عمومی زمان نوعی **شناخت قبیله‌ای از حکمرانی و سلطنت** بود که در **زی فقهای زمان نمی‌گنجید**. چه بسا عنوان نائب‌الامام را فقط به این منظور می‌خواستند که بتوانند سروری فقها را برای نظارت در کار حکومت به طور نظری ثابت کنند. می‌دانیم که فتحعلی شاه به رغم آمیزش و تفتنی که با علما داشته، چیزی از استبداد ایلیاتی خود در اداره امور کشور کم نمی‌گذاشته است.



مجتهد سرشناس دیگر **شیخ جعفر کاشف الغطاء** است. او در سه کتابش به پیروی از مقتضیات زمان درباره حکومت فتحعلی شاه و جهاد اظهار نظر نموده است. او در رساله **خاتمه القواعد** که پیش از سفر به ایران در نجف نوشته بود از نیابت فقیه در امور حسبی سخن گفت. در کتاب **کشف الغطاء** خود که در سفر ایران نوشت، به عنوان یک مجتهد جامع الشرایط اذن سلطنت و اجازه اقدام لازم برای ادامه جنگ با روسیه و جهاد در راه اسلام را به فتحعلی شاه داد. در رساله **نهایة المراد فی أحكام الجهاد** که پس از مراجعت از ایران به درخواست عباس میرزا

نگاشت، شاه را "بنده‌ای از بندگان ما که به بندگی اش اعتراف کرده" خواند (غایه المراد، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۲۲۱).

دلبستگی فتحعلی شاه به علما محدود به مجتهدان اصولی نبود هرچند آنان دست بالا را داشتند. گفتیم که این شاه شیفته رمز و راز بود، و از حضور شخصیت مدعی اسراری چون میرزا محمد اخباری در ۱۲۲۰ق در تهران نمی‌توانست بی تفاوت بگذرد. شخصیت روحانی دیگری که فتحعلی شاه را شیفته خود نمود **شیخ احمد احسائی** است که ادعای دسترسی داشتن به علم ائمه معصوم و رشد هستی معنوی انسان (از جمله خودش) را داشت. فتحعلی شاه نامه‌های ستایش آمیزی با عنوان **حجة الله البالغة** برای شیخ احمد احسائی فرستاد و او را دعوت به تهران نمود. شیخ در دیدار از مشهد، یزد و اصفهان از استقبال مردم و بسیاری از علما برخوردار شد و در تهران مورد نوازش ویژه شاه قرار گرفت. با این همه، تفاوت برخی از عقاید احسائی با عرف و مذاق فقهای شیعه آشکار بود. در نگاه احسائی **علم امام و فیض حضور او بسان یک فیضان پیوسته جاری** انگاشته می‌شود که فقط شیعیان کاملی که به تهذیب نفس رسیده‌اند می‌توانند به آن دسترسی یابند و "**واسطه فیض**" شوند (شرح الزیارة الجامعة، ۱/۲۶۲)؛ نه از طریق فقیهان رسمی - که بی بهره از معانی حقیقی احکام الهی درگیر ظن و گمان خویش‌اند (همان، ۲۶۲). اعتراض فقها به احسائی سرانجام از سوی مجتهدی نه چندان مشهور به نام **ملا محمد تقی برغانی در قزوین** صورت گرفت. او شیخ احمد احسائی را متهم به داشتن عقیده‌ای شبیه ملا صدرا در نفی معاد جسمانی در روز حشر نمود، و چنین وانمود کرد که او با داشتن این عقیده از زی‌مسلمانی بیرون رفته است. شگفت اینجاست که مجتهدان اصولی دیگر شهرها به ویژه عتبات این اعلام انحراف را به جان خریدند، و احسائی را ناچار به ترک عتبات کردند.

فتحعلی شاه در سال سوم سلطنتش در لشگرکشی اش به مشهد به مجتهد بزرگ شهر میرزا محمد مهدی خراسانی گفت: "سلطنت ما به نیابت از مجتهدین عهد است". شبیه این گفته فتحعلی شاه را تنها در سخنان شاه تهماسب اول در حق محقق کرکی یافتیم که به روایت سید نعمت الله جزائری خود را عامل (کارگزار) او قلمداد کرده بود (مقدمه جامع المقاصد، ۱۴۱۱ق، ۱/۳۹). در واقع همین گفته‌ها و **القاب نوازشی پادشاهان زمینه ساز ادعای نیابت** و افزایش ولایت

عامه فقیه در نوشته هایشان گردید. هیچ یک از گفته‌های فقهای پیشین را به صراحت و وسعت ادعای ملا احمد نراقی در عصر فتحعلی شاه نمی توان دید.



عهدنامه شکست گلستان - فتحعلیشاه در کنار گوروزلی، کارچاق کن عهدنامه

در دوره فتحعلی شاه ملا احمد نراقی پیشگام طرح نظریه ولایت عامه فقیه زیر یک عنوان مستقل می‌شود. او این کار را در کتاب **عوائد الأیام** که در اواخر عمرش در زمینه قوائد فقه نوشته بود، انجام داد. پیش از نوشتن این کتاب نراقی در دو کتاب دیگرش **مناهیج الأحکام** و **مستند الشیعه** اشاره به اختیارات فقیه به استناد پنج روایات رسیده از ائمه معصوم نموده بود. اما در **عوائد الأیام** به استناد نوزده روایت همه اختیارات امام را به روشنی به فقیه می‌دهد، و از **ریاست کبرای فقیه** سخن می‌گوید. نراقی آنگاه به استدلال درباره قلمرو اختیارات فقیه می‌پردازد و می‌کوشد که به استناد روایات مذکور در فوق "آنچه در قلمرو ولایت پیامبر و ائمه معصوم قرار دارد" در صلاحیت فقیه جامع شرایط قرار دهد؛ سپس به برشمردن موارد اجرای این اختیارات را به شرح زیر می‌پردازد: **افتا، قضاء، اقامه حدود و تعزیرات**، رسیدگی به اموال یتیمان، دیوانگان، سفها و غایبان، تزویج صغار بی سرپرست، تقسیم خمس، فروش مال مفلس و طلاق شوهر گمشده و امثال آنها.

تا اینجا آنچه از وظایف فقیه حاکم از دید نراقی دیدیم **جملگی در حوزه حقوق خصوصی** افراد قرار می‌گیرند، و او توجهی به حوزه عمومی وظایف حاکم ندارد. او ار ریاست

کبرای فقیه سخن می‌راند، اما قادر به ورود در عرصه عمومی حکومت نیست. مصادیقی که او ذکر می‌کند کلاً ناظر بر موارد حسبی و خصوصی‌اند. نراقی نه تنها در بیان موارد و مصادیق ولایت فقیه، بلکه در برآیند کار و جایگاه حاکم نیز مقامی نظیر "مرجع تقلید" را که نیاز به رجوع مقلدین دارد، در نظر دارد. او مسلماً از نقش سیاسی و مملکت داری پیامبر اسلام و امام اول شیعیان علی بن ابیطالب آگاه بوده، اما در واگذاری موارد اختیارات ائمه به فقیه به ذکر موارد حسبی بسنده نموده، و در حوزه عمومی کار، اصل و نظری مطرح نموده است. مهم جمله پایانی نراقی است که از **تفتیش کار سلطان و تنفیذ آن در صورت درستی**، سر در می‌آورد. می‌توان تصور کرد که با روابط نزدیکی که نراقی با فتحعلی شاه داشت، او نمی‌توانست از ولایت فقیه در اخذ مالیات، سرباز گیری و مرزبانی سخن بگوید، ولی می‌توانست آسایش، رفاه، آموزش و پیشرفت مردم را با زبان فقهی زمان وارد در حوزه ولایت فقیه یا ریاست کبرایی که در ابتدای این مبحث از آن سخن گفته، بنماید. این مفاهیم در آن زمان با ادبیات عصر فتحعلی شاه و دار السلطنه تبریز بیگانه نبودند. این قراین نشان می‌دهد که نراقی از طرح "ولایت فقیه" نظارت، به گفته خودش "تفتیش" در کار حکومت را بیشتر در نظر داشته است **نه خود حکومت یا "عمل سلطان"** را؛ تعبیری که خود در کتابش آورده است (۱۳۷۵ش، ۵۸۰).

درباره نیاز به مشروعیت که فتحعلی شاه را، به نظر بسیاری از مورخان، بر سر دوستی با علما آورد باید بگوییم که مشروعیت به معنای مقبولیت، خواه عمومی باشد و خواه مابین علما، نیازی به آن از سوی پادشاهان قاجار در قرن نوزدهم احساس نمی‌شد. پادشاهانی که پیش از یا پس از فتحعلی شاه بر ایران حکومت کردند و رابطه آنچنانی با علما نداشتند، مشروعیتی کمتر از فتحعلی شاه برای حکومت حاصل نکرده بودند. مشروعیت به معنای آوردن حجت شرعی برای سلطنت نیز در تاریخ ایران به ویژه در خصوص فتحعلی شاه مصداق ندارد. پادشاهانی که به قدرت می‌رسیدند حق اقتدار خود را در درجه اول از همان سلطه عملی خود یعنی توان به اطاعت درآوردن مردم با اهرم نظامی می‌گرفتند. این سلطه عملی، حجت شرعی خود را، پس از استقرار خویش، از زبان علما یا صاحب نظران می‌گرفت. آن شامل عناوین با فرمول‌های شرعی تازه‌ای بود که برای روا کردن قدرت حاکم ساخته می‌شد: مانند **"سلطان ذی شوکت"**؛ همچنین عناوین **"إمارة الاستیلاء"**، **"امارة التغلب"** و **"مستعد بالشوكة"**. مشروعیت به مفهوم legitimacy که معنای پذیرفتگی و مقبولیت عمومی یا نسبی را با خود

داشته باشد از مفاهیم وارداتی از سوی خاورشناسان است، که مشکل بتوان گفت که شاهان خود کامه قاجار از جمله فتحعلی شاه به آن احساس نیاز می کرده‌اند.

می‌دانیم که آشنایی حکومت ایران با تحولات عصر جدید، در دوره فتحعلی شاه آغاز گردید. فتحعلی شاه خواه به پیروی از ولیعهدش و خواه به سائقه شنیده‌ها و احساس درونی خود گام‌هایی در تنظیم امور دولت: دیوان و دربار، همچنین در ترویج شعر و ادب، و هنرهایی چون نقاشی و موسیقی و پیکر تراشی برداشت. البته بیشتر از شخص شاه، **محیط بالنسبه آرامی که وی فراهم ساخته بود**، زمینه ساز پرورش درونمایه‌های فرهنگی و هنری تازه گردیده بود. یکی از نتایجی که از ثبات و امنیت نسبی که در عصر فتحعلی شاه پدید آمد، سرازیر شدن شمار بسیاری از منشیان و مستوفیان از ولایات ایران، به ویژه از فراهان، آشتیان و مازندران، به تهران بود، و آنان دفتر و دیوان شاهی را رونق بخشیدند. نخستین برآیند اجتماع این گروه از شعرا و دبیران به ویژه منشیان و مستوفیان فراهانی در تهران جایگزین کردن لهجه محلی تهران به گویشی اداری/دیوانی است که اینک گویش معیار تهران و ایران شمرده می‌شود (اقبال آشتیانی، مجموعه مقالات، ۱۳۸۲ش، ۴۴۵/۵). فتحعلی شاه به رغم زراندوزی مفرطش، در تشویق و تأمین مالی شاعران، نویسندگان، نقاشان و نوازندگان دست و دلباز بود. نقاشی به صورت **چهره پردازی، پیکرنگاری و حاشیه کاری** در دوره فتحعلی شاه رونق ویژه‌ای یافت، و شیفته‌گی فتحعلی شاه به شکل و شمایل خویش مایه رشد سبک تازه‌ای در پیکرنگاری گردید که بازتابنده نمادهای زمان و نمایشگری‌های شخص اوست. او دو نقاش به نام‌های میرزا **بابا شیرازی و عبدالله مهرعلی** را از شیراز با خود به تهران آورد.

از دستاوردهای دیگر این عصر شکلگیری نظام موسیقایی ایران به صورت دستگاهی است که **نخست در دوازده دستگاه و سپس هفت دستگاه ساماندهی شد**. اغلب صاحب نظران از جمله استاد روح الله خالقی سرچشمه تکوین ردیف دستگاه‌های موسیقی امروز ما را به این دوره می‌رسانند. چون روایت کننده این ردیف آقا علی اکبر فراهانی فرزند **شاه ولی الله فراهانی** است که هر دو پرورش یافته عصر فتحعلی شاه بودند، و شاه ولی الله از شاگردان **مشتاق علیشاه چهارتاری بود** و با استادان موسیقی دربار که از شیراز آمده بودند، در تماس بوده است. بنا به نوشته سلطان احمد میرزا (فرزند فتحعلی شاه) بیش از صد نوازنده و مطرب در بازیگرخانه این شاه بسر می‌بردند که استادان آنها از اقلیت‌های دینی شیراز بوده‌اند (تاریخ

عضدی، ۱۳۷۵ش، ۴۶-۵۰). می‌دانیم که این شاه قاجاراهل بزم و ترنم و رامش بود، و شمار بسیاری از نوازندگان و بازیگران در سایه حمایت خود و حرمسرای خویش داشت. دوره فتحعلی شاه را دوره شکفتگی کامل نمایش تعزیه یا شبیه خوانی نیز می‌توان دانست. در زمان این شاه بود که نمایش‌های تعزیه از تکیه‌ها و حسینیه‌ها به دربار آمد و با جلال و شکوه برگزار شد (نمایش در دوره قاجار، ۱۳۹۵ش، ۱۵-۱۸). می‌دانیم که **نمایش در ارتباط نزدیکی با نیایش** و آداب دینی است، و آمیختگی این دو در اسطوره‌ها و رسم‌های ایرانی شواهد بسیار دارد (بهرام بیضایی، ۱۳۴۴ش، ۲ و ۳). فتحعلی شاه قاجار بیشترین استعداد را برای آمیختن این دو نشان داد.

فارغ از ناکامی‌ها و دستاوردهایش، اخلاق و شیوه زندگی فتحعلی شاه تأثیر بسیاری بر دیوانیان، دولتمردان و گروه اطرافش گذاشت که اثرات و توالی آن را می‌توانیم در اخلاق و شیوه زندگی شهری ایرانیان آن عصر و دوره‌های بعد ببینیم. خلق و خوی پول دوستی و زراندوزی بی کارکرد (غیر تولیدی) منحصر به فتحعلی شاه و برخی از وزیران او چون امین الدوله و آصف الدوله نمی‌شود، بلکه بسیاری از دولتمردان و فرزندان و حاکمان منصوب شاه همین راه را پیش گرفتند. البته این مشکل پیش از روی کار آمدن قاجارها نیز وجود داشت، چه بسا نمی‌توانست وجود نداشته باشد؛ مسأله بر سر میزان و افزایش سریع آن در این عصر است. **یک نوع فساد مقدس یا توأم با مقدس مآبی** در دوره فتحعلی شاه بیش از دیگر دوره‌ها به چشم می‌خورد. بی‌جهت نیست که جان ملکم، که نخست از دادن رشوه به دربار ایران پروا داشت، بعداً آن را آسانترین راه برای سوق دادن شاه و دیوانیان به راهی که خود می‌خواست، یافت. اخلاق زراندوزی و پول‌مداری طبیعتاً مفسد دیگری به دنبال داشت که دروغ و دورویی دیوانیان ایران را در این دوره نمایانتر ساخت. رابرت گرانت واتسن انگلیسی (یاد شده در فوق) در کتاب *تاریخ ایران* خود در این خصوص می‌نویسد: "هیچ کاری سخت‌تر از این نیست که یک ایرانی را برای دروغی که گفته است وادار به اعتراف کنیم، و هیچ چیزی نادرتر از آن نیست که انسان حقیقت ساده‌امری را از زبان یکی از افراد این کشور بشنود." (۱۳۵۳ش، ۱۴).